

رویکرد معناشناختی به اطلاعات و اطلاع‌رسانی

نرگس نشاط

استادیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

چکیده

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۷/۲۰)

اطلاعات و اطلاع‌رسانی از جمله مباحثی است که با نشانه‌شناسی و معناشناسی ارتباط می‌یابد. معناشناسی نیز به عنوان مطالعه‌ای کاملاً رفتاری در ابعاد اجتماعی زبان تمرکز می‌یابد. از آنجا که علم اطلاع‌رسانی با انتقال اطلاعات، جامعه زبانی، شبکه‌های ارتباطی، مفاد و محتوای متن، و تعاملات انسانی سروکار دارد، مقاله حاضر بر آن است تا با استفاده از نظریات و رویکردهای موجود، اطلاعات را از لحاظ معنایی و نیز نحوه انتقال آن را در هریک از موارد پیشگفته مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: اطلاعات. اطلاع‌رسانی. معناشناسی. زبان. هرمنوتیک

مقدمه

اطلاعات و اطلاع‌رسانی از جمله مباحثی است که با نشانه‌شناسی^۱ و معناشناسی^۲ ارتباط می‌یابد. معناشناسی عمومی، که با کورزیسکی^۳ و هایاکاوا^۴ آغاز می‌شود به عنوان مطالعه‌ای کاملاً رفتاری در ابعاد اجتماعی زبان متمرکز می‌شود (دیلی^۵، ۱۹۸۳، ج ۲۷، ص ۲۱۰). معناشناسی در مفهوم فلسفی با رویکرد به حقیقت و نیز با موضوعات زبان به عنوان ابزار ارجاع وابستگی دارد. از آن جا که علم اطلاع‌رسانی، همان‌طور که اشاره شد، با انتقال اطلاعات، جامعه‌زبانی، و شبکه‌های ارتباطی، مفاد و محتوای متن، و تعاملات انسانی سروکار دارد؛ لذا ابتدا باید دانست که مشخصه‌های انسان شناختی پدیده اطلاعات چیست، یا توان ما برای ارسال و دریافت پیام‌هایی که بالقوه با معنا هستند و از لحاظ عملی می‌توانند به هم مرتبط شوند کدامند. یکی از مشخصه‌های عمومی مطابق آنچه اشاره شد، به‌طور مثال، موجود نبودن اطلاعات در یک پیام است. یعنی پیام، الزاماً، جدا از متنی (زبان، فرهنگ، نظریه، طرح...) که می‌تواند در آن تغییر ایجاد کند یا نکند، در برگیرنده اطلاعات نیست. در مورد اخیر، ما با افزونگی^۶ یا نوعی "پارازیت"^۷ سروکار داریم. اطلاعات جدا از متن یا حوزه‌ای از "افزونگی" که با آن مرتبط است، وجود ندارد. دانش اطلاع‌رسانی و مؤلفه‌های آن از یک سو با اظهارات و تجلیات انسانی معناداری سروکار دارد که باید به واسطه‌عاملی فهم‌کننده فهمیده شود؛ و از سوی دیگر، این عامل فهم‌کننده مقولات انسانی خود در مجموعه‌ای از معانی، ارزش‌ها، و نگرش‌هایی به سر می‌برد که باید به آنها توجه شود (نشاط، ۱۳۸۲).

اسپربر و ویلسون^۸ (۱۹۸۶) معتقدند که در هر مکالمه، تفسیر آنچه یک فرد می‌گوید عبارت است از افزودن گمان‌ها یا انگاره‌های طرح شده توسط آن فرد با مجموعه

1. Semiology

2. Semantics

3. Korzybski

4. Hayakawa

5. Daily

6. Redundancy

7. Noise

8. Sperber & Wilson

تصوراتی که از قبل در ذهن شنونده وجود داشته است. این مجموعه پیشین "زمینه" خوانده می‌شود. زمینه، در واقع، ساختاری است که در بردارنده انگاره‌های شنونده در آن زمان معین است. از آنجا که هر انگاره جدید که به فردی ارائه می‌شود ممکن است تصورات ذهنی او را تغییر دهد، زمینه حالتی پویا دارد که با ادامه سخنان گوینده تغییر می‌کند.

آنچه فرد می‌شنود می‌تواند آثاری بر زمینه ذهنی او بر جای بگذارد. نخست، انگاره‌های پیشین زمینه و انگاره‌های ارائه شده در سخنان گوینده می‌توانند انگاره‌های جدیدی به وجود آورند. به این ترتیب، اطلاعات قبلی و جدید برای خلق اطلاعات نو باهم در می‌آمیزند؛ دیگر اینکه انگاره جدید ممکن است یک یا چند انگاره پیشین را از زمینه بزداید؛ و سوم اینکه انگاره جدید ممکن است موجب تقویت یا تضعیف یک یا چند انگاره موجود در زمینه گردد. علاوه بر این، ممکن است اطلاعات جدید هیچ اثری بر زمینه نداشته باشند، یعنی انگاره‌های موجود در زمینه را به هیچ صورتی تغییر ندهند. به بیان دیگر، میزان مربوط بودن یک انگاره به یک زمینه، به وسعت این اثرگذاری بستگی دارد (نشاط، ۱۳۸۲، ص ۳۴-۳۵).

گریگوری بیتسون^۱ (۱۹۸۷) اطلاعات را عبارت می‌داند از "یک تغییر که تغییر ایجاد می‌کند". وی معتقد است که آنچه اطلاعات نامیده می‌شود فقط به ظرفیت قضاوت ما وابسته است. در این مورد، قضاوت کردن یعنی توانایی سنجیدن اینکه آیا یک پیام می‌تواند، در یک موقعیت، تغییر قابل ملاحظه‌ای پدید آورد یا خیر.

یک پیام در صورتی می‌تواند اطلاعات تلقی گردد که مبنایی از پیش فهم یا نمادی مشترک وجود داشته باشد. پیش فهم یعنی سهم شدن در متن در طول مبادله پیام‌ها. این متن (مشترک) در نهایت همان موقعیت دقیق هستی ما در جهان با دیگران است. یعنی سبک وجودی ما به عنوان موجوداتی ارتباطی. در ارتباط بودن با دیگران در حقیقت یکی از ویژگی‌های رایج برای موجودات زنده به شمار می‌رود. تفاوت اساسی میان

ارتباط انسانی و غیرانسانی زبان است که نه تنها فرد را قادر می‌سازد تا پاسخ دهد، بلکه از طریق آن می‌تواند روابطش را با خود و جهان تغییر دهد. هر "خود" معنای چندانی ندارد، زیرا هیچ خود به تنهایی یک جزیره (پرت و دور افتاده و بی‌ارتباط با دیگران) نیست؛ هر خود در چارچوب مناسباتی به سر می‌برد که هر آن پیچیده‌تر و پرتحرک‌تر از گذشته است. هر شخص اعم از پیر یا جوان، زن یا مرد، فقیر یا ثروتمند همواره در نقاط آغازین یا گره‌گاه‌های^۱ مدارهای ارتباطی خاص قرار دارد، هر قدر هم که این نقاط ریز و کوچک باشند. به بیان دیگر، هر فرد همواره در مقام و موقعیتی قرار دارد که از طریق آن انواع مختلف پیام‌ها انتقال می‌یابد. اطلاعات به معنای توانایی خلق یا شکل دادن^۲ به متون تازه‌ای از معناست.

بنا به نظر یاکوبسن کنش ارتباط کلامی دارای عناصری است. نخستین عنصر فرستنده پیام است؛ سوبژه‌ای اندیشمند که می‌تواند پیامی با معنا و قابل تحلیل و بررسی را برای گیرنده یا گیرندگان^۳ بفرستد. یک ماشین که به گونه‌ای خودکار پیام‌هایی را می‌فرستد یا پیام‌هایی را تصحیح می‌کند، در نهایت وابسته به عنصر اندیشمندی است که قاعده‌های معناشناسیک و شالوده پیام را نخست او تعیین کرده است، یعنی نقش تدوینگر حافظه‌های اصلی (RAM-ROM) و حافظه‌های جانبی (دیسک‌ها و نوارهای مغناطیسی) در رایانه‌ها را بر عهده دارد. فرستنده را می‌توان پدیدآورنده کتاب، کارگردان فیلم، یا یک نقاش فرض کرد؛ اینان مؤلف اثری هستند که ارائه می‌شود و پیام اصلی در این اثر پنهان است. هر فرستنده پیام را برای گیرنده یا گیرندگان^۴ می‌فرستد. عناصر پیام و گیرنده دو عنصر مهم دیگر در نظریه ارتباط هستند. پیام سوبیه معناشناسیک و نهایی وجه ارتباط است. در هر کنش ارتباطی این سوبیه وجود دارد، ممکن است شناخته شود و چه بسا که به گونه‌ای کامل - و حتی نسبی - دانسته شود، و بر فرستنده نیز جنبه‌هایی از آن یا کل آن پنهان مانده باشد. مرتبط کردن فیزیکی دو چیز (همچون دو رایانه، یا رایانه‌ای به پایانه اصلی) هنوز به معنای ایجاد ارتباط نیست. ارتباط زمانی برقرار می‌شود که پیامی میان آن

دو چیز رد و بدل شود. پیام می تواند متن یک کتاب، پرده نقاشی، عکس، یا نمایی از یک فیلم باشد.

می توان پیام را حتی واحدهایی تصویری و یا نشانه‌ای از یک متن دانست. یا کویسن نه کوچک ترین واحد معنایی، بلکه مجموعه‌ای از دلالت‌های معنایی را پیام دانست. پیام گوهر معنایی متن است. گاه گیرنده پیام فردی مشخص است، اما در بسیاری موارد گیرنده پیام مفهومی است که از دیدگاه تاریخی، اجتماعی، روان‌شناسیک، و فرهنگی نامتعیّن است. هر پیام خبر از زمینه‌ای می دهد. پیام در گام نخست در زمینه‌ای فرستاده می شود که به روزگار ارائه پیام، یعنی به موقعیت‌های نشانه‌شناسیک، تاریخی - اجتماعی، روان‌شناسیک، فلسفی، اخلاقی، و در یک کلام به افق دلالت‌های فرهنگی ویژه‌ای وابسته است. در گام بعدی، امکان دارد که پیام در افق دلالت‌های فرهنگی دیگری دریافت شود. بدین ترتیب، می توان گفت که زمینه پیام مفهومی دقیق و قطعی نیست؛ اما چیزی است که در هر موقعیت زمانی - مکانی خاص به گونه‌ای تازه وجود دارد. به بیان دیگر، هر نشانه، نشانه‌ای تازه می آفریند که معنای آن، خود نشانه‌ای دیگر خواهد بود؛ و این فراشد تا بی نهایت ادامه می یابد.

دریدا نیز معنا بخشیدن را تابعی می داند از مجموعه‌ای پیچیده از روابط ناخودآگاه میان عناصر گوناگون؛ از جمله گوینده، شنونده، وضعیت ویژه گوینده و شنونده، و زمینه فرهنگی - تاریخی ویژه‌ای که روند معنا بخشیدن در آن پدید می آید.

پیامد پیچیدگی مجموعه‌ای که معنا در آن شکل می گیرد این است که هرگز تسلط کامل بر معنای آنچه گفته شده است ممکن نیست. در روند معنا بخشیدن، هر عنصری در شبکه‌ای از ارتباط‌های زنجیره‌ای با عناصر دیگر هستی می یابد و هیچ عنصری نمی تواند بدون رجوع به عناصر غایب و نامرئی کارآیی داشته باشد. به بیان دیگر، در پس و پشت هر معنای به ظاهر آشکار شبکه‌ای از انگاشت‌ها، پیش انگاشت‌ها، و میانجی‌های نامرئی و ناگفته و نیندیشیده، و در نهایت، کم و بیش درک نشده نهفته است. معنا همواره از هر کوشش آگاهانه برای به چنگ آمدن و درک شدن می‌گریزد. زیرا زبان ذاتاً پناهاگاه براکندگی‌ها و بی ثباتی‌های معنایی بی‌شمار و تفسیرهای بی پایان

است (نشاط، ۱۳۸۳، ص ۲۵).

نقش زبان در معناشناسی اطلاعات

در بسیاری از الگوهای پوزیتیویستی، زبان به عنوان پدیده‌ای تعریف می‌شود که نقش بازتابی واقعیت را دارد؛ یعنی کار و نقش زبان در سایه این الگو؛ بازتابی آن چیزی است که واقعیت نامیده می‌شود. این مدل تا اندازه‌ای تحت تأثیر مدل دکارتی است که در آن، ارتباط میان شیء با شیء یا مدرک با مدرک در گفتمان‌های خاصی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در واقع، تفسیر ما از زبان و اینکه زبان و ماهیت آن چیست می‌تواند منظر ما را نسبت به تحقیق و روش‌ها، مسائل و رویکردهای آن تغییر دهد. افرادی چون هایدگر و هابرماس معتقدند که زبان صرفاً ابزاری در جهت انتقال معنا نیست که فقط نقش بازتابی داشته باشد، بلکه ابزاری است که ارتباط مستقیمی با ایجاد و ابداع واقعیت‌های اجتماعی دارد؛ یعنی نقشی فراتر از فهم و درک موضوع می‌یابد و صرفاً از آن استفاده نمی‌شود که ارتباط ما با موضوع را به صورت مدرک با مدرک مطرح کند؛ بلکه فراتر از ابزار انتقال معنا قرار گرفته و در ایجاد و زایش واقعیت‌ها چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی نقش حساس و مهمی را ایفا می‌کند.

الف. رویکرد هرمنوتیکی

رولان بارت^۱ (۱۳۷۰) معتقد است که ساختارگرایی در شکل تخصصی خود، گونه‌ای تحلیل از آثار هنری و فکری است و در زبان‌شناسی جدید ریشه دارد. تنیدگی علم زبان‌شناسی با همه انواع مطالعات انسانی و پژوهش‌های اساسی بدان جهت است که زبان انسان صرفاً الگوی معنا نیست؛ بلکه بنیان معناست. به یاری روش‌های زبان‌شناسی می‌توان ساختار اصلی و مناسبات درونی پدیده‌های فرهنگی را درک کرد. پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی موضوعات یا موارد با معنا هستند و از این رو، در حکم نشانه‌هایند

که در زمینه مناسباتی که با یکدیگر دارند قابل شناخت می‌شوند و از این جهت، الگوی آنها نشانه‌های زبانی است. ساختارگرایی که مبحث بسیار مهم در دانش زبان‌شناسی به شمار می‌رود، بر این اساس استوار است که اگر "کنش" و "دستاوردها"ی کار و اندیشه آدمی دارای معانی هستند، باید میان واحدهای کنش و تولید، نظامی از تأثیرات و مناسبات وجود داشته باشد تا امکان حضور معنا پیدا شود. به طور مثال، هنگام خواندن کتاب، شماری از دلالت‌ها را درمی‌یابیم؛ یعنی تجربه مستقیم و راستین خویش را از واقعیت با واژگان کتاب مقایسه می‌کنیم و اسیر واژگان و زبان می‌شویم. زبان، واقعیت را برای ما درونی می‌سازد. دنیای داستان‌ها که از واژگان ساخته شده‌اند، از دنیای مادی بیرون انعطاف‌پذیرتر است. همه چیز به یاری زبان وارد دنیای ذهنی ما می‌گردد. به بیانی دیگر، "درونی" می‌شود. در دنیای کتاب، مورد بیرونی بی‌معناست، آنچه هست نسبت ما با موارد ذهنی و درونی است. بزرگ‌ترین امتیاز ادبیات این است که فاصله را به گونه‌ای کامل از میان برمی‌دارد؛ دنیای جسمانی و محسوس بیرون را حذف می‌کند و همه چیز را در رابطه نزدیک با آگاهی قرار می‌دهد. پرسش‌های اصلی از این جا آغاز می‌شود: ما از راه کتاب (زبان، نظام واژگانی که بیانگر عقاید و اندیشه‌های فردی دیگر است) عقاید و اندیشه‌های دیگران را درونی و متعلق به خود می‌کنیم؛ بنابراین، آگاهی‌ها به یکدیگر نزدیک می‌شوند و دیگر هیچ عقیده و اندیشه‌ای به یک فرد تعلق ندارد. آیا آنچه "من" می‌اندیشم، متعلق به من است و در همان حال اندیشه فرد دیگر است؟ ... در واقع، خواندن، کنش جداکننده من از این "من" دیگر است. این جا نکته بنیادین حس کردن است نه فهمیدن. هنگام خواندن، من دیگری سربر می‌آورد که به جای من می‌بیند، حس می‌کند، و می‌اندیشد ... اینها اصول اندیشه پوله درباره "پدیدارشناسی خواندن" است (پوله، نقل در سهلانی، ۱۳۸۲).

در مباحث هرمنوتیک که تتبع در روند و چگونگی فهم متون است، طبعاً این مسئله پیش می‌آید که نقش زبان چیست. در این بحث، می‌توان به دو نکته اشاره داشت:

۱. برای فهمیدن هر متن، ابتدا باید جمله را فهمید و برای فهمیدن جمله باید لغات را فهمید که در عین حال، فهم لغات جدید، مستلزم درک آن در جمله است؛ بنابراین، در

روند فهم، این دو با هم تعامل دارند؛ یعنی معانی نسبی کلمات، معانی نسبی جمله را شکل می‌دهد و به تدریج در روند فهم، هر دو دقیق‌تر می‌شوند. نظیر همین رابطه میان جمله و کلام و سپس میان کلام و کل متن و آنگاه میان کل متن و آثار نویسنده و پس از آن، میان آثار نویسنده و نوع ادبی، و سایر متون برقرار است. بدین ترتیب، عمل فهم حدّ و مرزی ندارد و مدام در حال تکامل است.

۲. هر امری، نخست درونی سپس ادراک می‌شود. در حین عمل انطباق، کم‌کم هاله معنایی متن، قوی‌تر و روشن‌تر و مقاومت ذهن ضعیف‌تر می‌شود و سرانجام، متن، ذهن را تسخیر می‌کند. پس از این مرحله، اتّساع معنایی (توجه به جزئیات گذشته و حال ...) است. به‌طور مثال، دربارهٔ شخصیت‌های داستانی در رمان‌های جدید، هرچند با "فرد" مواجهیم، از طریق انطباق آنها با افراد مختلف، از جمله خود، آنها را به "تیپ" تبدیل می‌کنیم.

محوریت زبان در علم هرمنوتیک به این دلیل است که علم هرمنوتیک از دو نقطه متفاوت آغاز می‌شود: نخست فهم در زبان و دیگر فهم در گوینده یا نویسنده. به گفته شلایرماخر، علم هرمنوتیک فن فهم گوینده است در آنچه گفته؛ اما زبان، پیش فرض و کلید کار آن است. همه آنچه باید پیش فرض علم هرمنوتیک قرار گیرد و همه چیزهایی که به دیگر پیش فرض‌های ذهنی و عینی تعلق می‌گیرد از طریق زبان صورت می‌یابد.

به‌طور مثال، تولیدکننده هر اثر، معنایی را در ذهن دارد و برای بیان آن از زبان استفاده می‌کند. زبانی که تولیدکننده برمی‌گزیند مبتنی بر هدفی است که دنبال می‌کند و متوجه مخاطبانی است که مدنظر دارد. فرض کنیم تولیدکننده و مخاطبان پیش‌بینی شده، هر دو بومی زبان واحدی باشند. به نظر می‌رسد که چنین رابطه‌ای ساده‌ترین و ظاهراً مشخص‌ترین نوع رابطه‌ای است که قرار است شکل بگیرد و انتظار می‌رود که بومی بودن زبان - در هر دو سو - که طی سال‌ها تجربه فرهنگی و اجتماعی مشترک حاصل شده بسیاری از ناهمواری‌های احتمالی ارتباط را کاهش دهد، اما در واقع امر چنین نیست. آنچه توسط تولیدکننده در گزینش زبان برای بیان معنی رخ می‌دهد از دو جنبه قابل تأمل است؛ یکی اینکه چه بیانی را باید برگزیند تا وافی به معنی باشد، دیگر اینکه

چه کند تا این وفای به معنی برای مخاطب نیز حاصل گردد. تولیدکننده اثر، معمولاً، خود می‌داند که به چه می‌اندیشد، اما داوری در باب اینکه در بیان آنچه می‌اندیشیده، تا چه حد توفیق یافته است نمی‌تواند از سوی خود او صورت گیرد (حُرّی، ۱۳۸۳).

هر تولیدکننده‌ای وقتی اثر تولید شده خود را مطالعه می‌کند ممکن است ابهامی در آن نیابد، زیرا با مطالعه اثرش، در واقع ذهن خود را مرور می‌کند نه نوشته‌اش را؛ به بیان دیگر، کاستی‌های زبان اثر را با آنچه در ذهن دارد، و هنگام خواندن فعال می‌شوند، جبران می‌کند. اما برای مخاطب، مسیر راهیابی به ذهن نویسنده تنها از طریق زبان اثر میسر است (حُرّی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶).

خصلت غیرابزاری زبان، آن را از "نشانه" بودن محض خارج می‌سازد؛ و باید گفت که کارکرد زبان، به خصلت زبان زنده و مشارکت ما در آن اشاره می‌کند. دگر دیسی کلمه به نشانه، در دل علم تجربی نهفته است که کمال مطلوب آن نام‌گذاری دقیق و مفاهیم بی‌ابهام است. این برداشت از کلمات، یعنی نشانه دانستن زبان، شکل‌گیری کلمات را محصول تدبیر نمی‌داند؛ بلکه محصول تجربه می‌پندارد؛ در حالی که کلمه، هم بیان روح یا ذهن، و هم بیان موقعیت و هستی است. کسی که خودش را بیان می‌کند، در واقع، چیزی را بیان می‌دارد که می‌اندیشد. کلمه به یقین از عمل فعالیت ذهن بیرون می‌آید؛ پس کلمه خود را خارجی کردن، عین تدبیر نیست. گادامر (۱۹۶۷) معتقد است زبانی که در سخن زنده است، زبانی که بر هر فهم و تأویل‌کننده متنی محیط است، چنان با جریان تفکر و تأویل متصل می‌شود که ناآگاهی از آن، امکان نحوه اصیل هستی برای زبان را از میان می‌برد.

از نظر پُل ریکور نیز در مطالعه یک متن باید هم به بُعد نشانه‌شناسی و هم به بُعد معناشناسی آن توجه داشت (ریکور، ۱۳۷۳). درک الفاظ متن مربوط به نشانه‌شناسی است که با روش ساختارگرایی و استفاده از زبان‌شناسی امکان‌پذیر است؛ اما در معناشناسی با نظام زبانی متن روبه‌رو هستیم و به کمک آن به معنای الفاظ متن می‌پردازیم. این بُعد مربوط به درک مفاد و محتوای متن است که با گفتمان حاصل می‌شود و پیام‌های متن در چارچوب گفتمان آشکار می‌گردد. از آن‌جا که این مرحله نیز

بی‌ارتباط با پیش ذهنیت مفسر نیست، لذا فهم متن نیز همراه با پیش فرض‌های اوست (نیچه، ۱۳۷۹، نقل در نشاط، ۱۳۸۲).

ب. آگاهی، دانش، و زبان

آغاز پیوند میان آگاهی و زبان به ابتدای خلقت آدمی و هستی مربوط می‌شود و با همین اعتبار و پیشینه است که زبان نه رسانه‌ای مادی بلکه به تعبیر هولدرین "تعیین هستی‌شناسی" و به بیان گادامر، "همه تمکن‌ها" و به زبان هومبولت، "راز انسان بودن" ماست (کریمی‌پور، ۱۳۸۰). این موارد و بسیاری موارد دیگر، ناظر بر اعتبار کلیدی زبان برای کاوش در فهم مبانی و معانی اندیشه‌هاست. در بحث از رابطه دانش عیان و دانش نهان نیز، دانش عیان به آن بخش از دانش اطلاق می‌شود که توانسته است در زبان بروز یابد (حُری، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶).

به تعبیر آسنن، زبان نه تنها برای بنای عالم اندیشه، بلکه برای ساخت بینش و درک نیز به پدیده‌ای ناگزیر مبدل می‌شود که به وسیله آن هسته اصیل ارتباط میان همگان پدیدار می‌گردد (چامسکی، ۱۳۸۰). زبان نماد و سمبل اندیشه است. هنگامی که سخن از ارتباط انسان‌هاست، در واقع، این زبان است که تعامل میان اندیشه‌ها را برقرار می‌سازد و نهاد آدمیان را به همدیگر غریب یا قریب می‌نماید.

زبان از زوایای گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفته است که تلفی کارکردی^۱، کنش ارتباطی^۲ و نمادین^۳ از نمونه‌های برجسته این مطالعات به شمار می‌آیند. از این سه دسته، تلفی هابرماس، پیچیده‌ترین و اجتماعی‌ترین آنهاست. وی همچون ویتگنشتاین معتقد بود که زبان، زمینه‌مند^۴ و برساخته اجتماع (محیط)^۵ است. به همین سبب است که آدمیان در عصر جدید سعادت را در سلطه بر دیگران پنداشته، و به همین دلیل وسعت

1. Funcional

2. Communication

3. Symbolic

4. Contextual

5. Societal

سلطه خود را بر محدوده زبان هم گسترانده‌اند. بنابراین، برای رسیدن به "گفتار مطلوب و آرمانی" باید از سلطه تحمیلی بر زبان خلاصی یافت تا بتوان زبان را به مثابه سازوکاری وفاق‌انگیز و بین‌الذهانی در تحلیل مسائل اجتماعی به کار گرفت (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۹۳).

هابرماس در "نظریه کنش ارتباطی" می‌کوشد با الهام از روان‌شناسی فروید و سایر یافته‌های زبان‌شناختی، به‌خصوص آراء چامسکی، مؤلفه‌های حیاتی الگوی خود را فراهم آورد (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۹۴). به‌طور مثال، در مصاحبه‌کلینیکی میان روانکاو و بیمار، روانکاو سعی می‌کند از طریق گفت‌وگوی دو سویه به دنیای درون و بینش‌های بیمار دست یابد. چنین رابطه‌ای را می‌توان در فرآیند اطلاع‌یابی و یا مصاحبه مرجع نیز بازشناخت. گفت‌وگوی دو سویه میان کتابدار و مراجع برای یافتن پاسخ به نیاز یا پرسش اطلاعاتی دقیقاً همان مراحل را طی می‌کند که مصاحبه‌کلینیکی.

روش کار روان‌شناسانه بدین صورت است که درمانگر، عملاً از ابراز هرگونه واکنشی در قبال بیمار پرهیز می‌کند و همه فشارهای خارجی دیگر را در یک وضعیت کنترل شده، به حداقل می‌رساند؛ در نتیجه بیمار قادر می‌شود آزادانه اندیشه‌های آگاهانه و رؤیاهایش را با تجربه سرکوب یا فراموش شده مرتبط سازد و با تأمل در تجربه‌های پیشینی، اطلاعات سرکوب شده را در آگاهی خویش از نو جذب کند و بر ادارک‌های حسی، واکنش‌ها، امیال غیرارادی، و ممنوعیت‌های خویش، یعنی مواردی که روان او را رنجور می‌ساختند، کنترل داشته باشد. پس از اعمال کنترل و بسط دامنه آگاهی به تجربه‌های سرکوب یا فراموش شده است که ارتباط گسسته ترمیم شده، به‌صورت عقلانی احیا می‌گردد. بنابراین، به واسطه دستاوردها و روش‌های روان‌شناسانه و با تأمل فرایندی اجتماعی می‌توان ارتباط عقلانی را فراهم آورد.

حاصل سخن

۱. به لحاظ معناشناسی، انتقال اطلاعات یعنی انتقال معنا یا معنایی به دقت معین. فقط در مواردی که گیرنده پیام انسان باشد، یعنی پیام را فراتر از آن "معنا یا معنای به

دقت معین " تأویل کند می‌توان از دلالت پیام و انتقال اطلاعات یاد کرد.

۲. به لحاظ نشانه‌شناسی، هر نشانه تنها یک دلالت معنایی ندارد و هر دال فقط سازنده یک مدلول نیست؛ بلکه مدلول‌هایی متفاوت و گاه حتی متضاد می‌سازد. به همین دلیل است که می‌توان پیام را فراتر از معناهای از پیش نهاده و نیت‌گون تأویل کرد. مدلول در واقع، مورد تأویلی است و به موقعیت شنونده، خواننده، و در مفهومی کلی، مخاطب مربوط می‌شود.

۳. به لحاظ هرمنوتیکی، ذهن شناسنده و واجد مقولات پیشینی، ذهنی اجتماعی است و شناخت نه به صورت انفرادی که به شکل اجتماعی و از طریق ارتباط تحقق می‌پذیرد. شناخت علاوه بر اجتماعی بودن، دارای این خصیصه هم هست که در هر لحظه تحت تأثیر تجربه تاریخی قرار دارد. بنابراین: جهان + ذهن = شناخت

۴. به لحاظ زبان‌شناسی، آنچه جوهره ذهن را به اجتماع و جهان پیوند زده است و، با تولید کلام، شناخت را میسر می‌سازد زبان است، که نقشی مهم در تأمین علایق عملی و حتی رهایی بخش آدمی ایفا می‌کند (هالوب، ۱۳۷۵). هابرماس در تفکیک عقلانیت ابزاری و ارتباطی معتقد است که عقلانیت ابزاری، یعنی انتخاب ابزار کارآمد برای نیل به هدف مناسب، مختص انسان نیست. جانوران هم این نوع عقلانیت [ابزاری] را برای حفظ بقای خویش انتخاب می‌کنند. آنچه مخصوص و فصل‌ویژه انسان است، زبان او است و مقصود از تعاملات زبانی و بیانی، رسیدن به توافق است؛ زیرا هابرماس نیل به تفاهم را غایت ذاتی گفتار بشر می‌داند.

مآخذ

- کساحمدی، بابک (۱۳۸۳). از نشانه‌های تصویری تا متن. تهران: آگاه.
- سیدبارت، رولان (۱۳۷۰). عناصر نشانه‌شناسی. ترجمه حمید محمدی. تهران: الهدی.
- پویوزی، مایکل (۱۳۷۹). یورگن هابرماس. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس؛ شهرکتاب.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۰). زبان و اندیشه. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس.
- خوری، عباس (۱۳۸۳). "زنجیره داورى ربط ...". اطلاع‌شناسی. س. دوم، شماره ۱ (پاییز).

مکس ریکور، پل (۱۳۷۳). *زندگی در دنیای متن*. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز.

روزبه مسهلانی، محمدجواد. *هرمنوتیک و ساختار متن*. همشهری، ۲۲ اردیبهشت ۸۲.

سید کرمی پور، الله کرم (۱۳۸۰). "نگرش کارکردگرایانه به زبان". *پگاه حوزه*. شماره ۲۵ (آبان).

سید علی نشاط، نرگس (۱۳۸۳). "جستارهای هرمنوتیکی در علم اطلاع رسانی" *اطلاع شناسی*. س. اول، ۳ (بهار):

۱۷-۳۷.

سید علی نشاط، نرگس (۱۳۸۲). "هرمنوتیک و بازیابی اطلاعات". *اطلاع شناسی*. س. اول، شماره ۲ (زمستان): ۳۱-۴۶.

کس هالوب، رابرت (۱۳۷۵). *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.

Daily, Jay (1983). "Semantic". *Encyclopedia of Library & Information Science*, Vol. 27, PP.209-215.